

- من هر روز صبح از جیب شوهرم پولپاشو کش میرفتم  
او هیچ ملتفت نمیشد ولی حالا همه چیز رو خواهد فهمید .  
منشی زیبای ( مدنی بیک ) وضعش بدتر از همه بود او  
اصلا حال حرف زدن نداشت .

از آنطرف در اجتماع مردها (حاجی عثمان) گفت :

- منم دیوانگی کردم با کلقتمان روهم ریختم. شیطان

گولم زد . نمیدونم چکار کنم . [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

هر لحظه آخ و ناله ها قویتر میشد یکباره صدای قوی

(دکتر شهاب) همه صداها را خاموش کرد :

- خانم های محترم ... آقایان گرامی شما هنوز متوجه

نیستید که این اختراع لعنتی چه بدبختی بزرگی برای همه

ما بار میاره .

دیگران حرف او را تصدیق کردند :

- این آینه ها مارو از بین خواهند برد .

- آبروی همه ما میریزه .

دکتر خیلی شمرده گفت :

- این آینه های اتمی نظم اجتماع رو بهم میزنه .

زنها و مردها با هم شروع بصحبت کردند :

– باید يك فكري كرد .

– تا دير نشده بايد جلوي افتضاح را گرفت .

– از دست ما كاري ساخته نيست .

– آيا وسيله‌اي هست كه ما نجات پيدا كنيم .

دكتور شهاب بصداي بلند گفت :

– فقط يك راه نجات هست .

همه سكوت كردند و چشم بدهان دكتور دوختند و او

ادامه داد :

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

– تنها راه اينست كه تمام آينه‌هارو خرد كنيم و از

بين ببريم .

(مدني يك) اضافه كرد :

– به شرط اينكه آنها را مثل سنگريزه خرد بكنيم .

خانم منشي كه پس از مدتي وحشت زده چشمهاي

باداميش حالتی گرفته و ترس از صورتش فرار میکرد گفت :

– بايد تيكه‌ها رو هم توي هاون بگويم و بصورت

گرد درآوريم .

این پیشنهاد با اتفاق آراء تصویب شد و میهمان‌ها با دستپاچگی و عجله بطرف خانه‌هایشان رفتند .



[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

در آن شب توی شهر سروصدای عجیبی برآه افتاد توی تمام خانه‌ها دسته‌هاون‌ها شروع بکار کرد و زنها و مردها آینه‌هائی که داشتند توی هاون ریختند و صدای درنگ درنگ بلند شد البته خانه‌های بزرگتر و فامیل‌های اعیان‌تر سرو-صدایشان زیادتر بود .

صبح روز بعد خاکروبه‌کش‌ها که خیابان‌ها را آب و جارو میکردند خیلی تعجب کردند چون چهار طرف آنها پر از شیشه خورده و گرد آینه بود .

دزست ساعت ۹ صبح موزیک رادیو شروع شد و ضمن آهنگ مهیجی گوینده این طور گفت :

« شنوندگان عزیز ... هم‌میهنان گرامی آئینه‌ای که بتواند گذشته‌ها را نشان بدهد وجود ندارد ولی بهتر از او و بهترین آینه‌های دنیا، آینه‌های معجزه‌کارخانه «X» است این آینه‌ها بقدری شفاف و صاف است که تصویر شما را با

تمام ریزه کاریها نشان میدهد به‌علامت مخصوص کارخانه توجه  
فرمائید در موقع خرید فقط از این آینه‌ها بخرید که واقعاً  
معجزه میکنند . «

تازه همه مردم شهر که شب گذشته وقتشان را صرف  
کردن آینه‌هایشان را ریز ریز کرده بودند متوجه ابتکار کارخانه  
سازنده آینه‌های جدید شدند .

ابتکاری که در یکروز صاحب کارخانه آئینه‌سازی را  
میلیونر کرد و وجدان خیلی‌ها را بیدار ساخت .

**پایان**

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

# محصولات زیبائی

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

( صالح اوغلو ) یکی از تجار معتبر و بزرگ بود که با اکثریت شرکت‌های خارجی مکاتبه و معامله داشت او توتون و پشم و پوست و مغز گردو و هزار خرت و پرت دیگر بخارجه می‌فرستاد و بجایش لاک ناخن ، رادیو و ماشین آلات وارد می‌کرد . البته ظاهر کارش خیلی شلوغ و انبارهایش همیشه مملو از کالاهای جورا جور بود اما راستش را بخواهید وضعیت تعریفی نداشت . منتهی هیچکس جز خودش و ( هوسپ ) منیش که مدت بیست و پنج سال بود با او خدمت میکرد و بکارها وارد بود این موضوع را نمی‌دانست .

( صالح اوغلو ) لب پرتگاه و رشکستگی و سقوط قرار داشت و اگر خدای نکرده نمی‌توانست خودش را حفظ کند و سرنگون میشد یک‌کده بیست سی نفری دیگر از تجار را هم با خودش بقعر دره نابودی میکشاند !

یکروز ساعت ده صبح که به تجارتخانه آمد مثل همیشه

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

از (هوسپ) پرسید :

– خبر تازه چی هست ؟!!

( هوسپ ) برخلاف همیشه که صورتش پر از چین و چروکهای یأس و ناامیدی بود با حرکتی سریع بطرف ارباب رفت و روزنامه را جلوی روی او واگرد و گفت :

– يك خبر خیلی مهم ... يك آمریکائی میل دارد با تجارا اینجا آشنا بشه !

( صالح اوغلو ) عينك زره بینی اش را بچشم گذاشت و شروع بخواندن يك آگهی تجارتي که با حروف درشت و در صفحه اول چاپ شده بود کرد :

« يك شرکت آمریکائی علاقمند است با شرکت های ترکی که در امور صادرات و واردات کار میکنند روابط تجارتي برقرار نماید . »

نشانی : سایمن چایز - دی . آ . ال میسگان .

U - S - A

(صالح اوغلو) سرش را بلند کرد و با قیافه بی تفاوتی

پرسید :

- خوب کجای این خبر خوشه ۱۱۹!

- فوراً باید يك نامه برایش بنویسیم!

- چه فایده‌ای داره ۱۱۹ [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- چطور فایده نداره مگه یادتون رفته ما چند تا کار

خوب رو با همین مکاتبه شروع کردیم.

- چی میگی (هوسپ) اینهمه جنس تو انبار داریم.

مشتریش کو... تازه این شرکت چی داره بما بفروشه؟ یا

رنگ هو... یا فرمژه و یا يك مزخرف دیگه مثل اینا.

- اشتباه نکنید پول توهمین هاست والا اجناس حساسی

که قیمتشون معلومه و صرف نمیکنه.

- بله اینهم درسته.

بهمین جهت (هوسپ) که غیر از زبان ارمنی و ترکی

به چهار زبان خارجی مثل بلبل تکلم میکرد نامه لازم را

نوشت و (صالح اوغلو) امضا کرد.

تقریباً ده روز بعد جوابش با پست هوایی رسید مستر

(چایز) اطلاع میداد که نامه رسیده و شخصاً جهت مذاکرات

لازم به استانبول خواهد آمد.

این خبر برای (صالح اوغلو) مژده مسرت بخشی بود  
امیدواری زیادی پیدا کرد که معاملات بزرگی با این شرکت  
امریکائی انجام خواهد داد و از ورشکستگی نجات پیدا  
خواهد کرد .  
[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

بهین جهت بایصبری زیاد انتظار ورود او را میکشید..  
و روزیکه مستر (چایز) وارد شد (صالح اوغلو) استقبال  
مفصلی از او کرد .

مستر (چایز) چون آدم جدی و پرکاری بود و وقتش  
خیلی قیمت داشت همانجا توی فرودگاه مذاکرات را  
آغاز کرد :

- مستر (صالح اوغلو) من بیش از دو روز نمی توانم  
اینجا بمانم بهتره زودتر کارمونو شروع کنیم .  
(صالح اوغلو) هم که خیلی عجله داشت زودتر پولی  
دستش بیاید خوشحال شد و پرسید :

- شما چه نوع اجناسی میخواستید ؟

- هرچه باشد فرق نمی کنه . منظور استفادس ..

- بسیار خوب پس ما میتونیم با هم معامله کنیم ...



من مقدار زیادی توتون دارم که بدرد شما میخورد . این

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

توتون ها ، . . .

مستر (چایز) صحبت او را قطع کرد و گفت :

- توتون فایده نداره . و کمپانی های بزرگ هم الان

ضرو میکنند .

- خوب میخواهی ۲۰ هزار تن مغز گردو بهت بدهم؟

مستر (چایز) این پیشنهاد را هم رد کرد .

- بلوط چطوره هشت هزار تن بلوط آماده حمل دارم .

- نه آقا من يك جنسی میخوام که در بازار های

بین المللی قابل فروش باشه .

- پوست چطوره !؟

- نه ...

- پشم ... پنبه !؟

- نه ! نه !

- آهن قراضه ؟ لویای خشك . کنسرو ماهی حتی

مار و لاک پشت هم بهش پیشنهاد کرد اما مستر (چایز) همه

را رد کرد .

آخر سر (صالح اوغلو) گفت :

— متأسفانه مثل اینکه که معامله ما جوش نمیخوره ؟

ولی مستر (چایز) خندید و جواب داد :

من که بیخودی اینجانیومدم ... بالاخره مجبوریم یک  
معامله ای با هم بکنیم . اجازه بفرمائین انبارهای شما رو  
به بینم ؟ !

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

(صالح اوغلو) با اینکه ناامید شده بود موافقت کرد

و گفت :

— خواهش می کنم همین حالا بفرمائین به بینم .

سوار ماشین شدند و از فرودگاه یکر است به طرف  
انبارها رفتند . اول مغز گردوها و حبوبات را به او نشان داد  
بعد به انبارهای (سرکچی) رفتند پوستها و میوه های خشک  
شده را دیدند بعد هم بطرف بزرگترین انبارهای (صالح اوغلو)  
رفتند که در محوطه ای بزرگ در زیر بار اندازه ها انواع و  
اقسام مال التجاره ها مثل کوه رویهم انباشته شده بود .

اما هیچکدام از اینها هم جلب نظر مستر (چایز) را  
نکرد وقتی که داشتند برمی گشتند این خریدار بهانه گیر

جلو يك انبار سرپوشیده که قفل بزرگی هم رویش زده بودند

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

ایستاد و پرسید :

- توی اینجا چی هست ؟

(صالح اوغلو) با اوقات تلخی جواب داد :

- چیزی که بدرد شما بخوره توش نیست .

با وجود این مستر (چایز) بطرف در انبار راه افتاد

آقای (صالح اوغلو) و (هوسپ) و انباردار جلویش را گرفتند

و گفتند :

- مستر (چایز) اونجا چیز قابلی نیست .

ولی تاجر امریکائی گوشش باین حرفها بدهکار نبود و

در حالیکه داشت بو میکشید جواب داد :

- آقای (صالح اوغلو) من سالهاست تو کار تجارتتم و

خوب میدونم چه جنسی بدردم میخورد بنظرم چیزی که من

لازم دارم این تو باشه .

- منکه نمیخوام چیزی از شما پنهان کنم اگه چیز

قابل بود بهتون نشون میدادم .

ولی چون او اصرار میکرد که حتماً میخواهد داخل

انباررو به بیند آقای (صالح اوغلو) با عصبانیت بانبادار گفت:  
- دررو واکن این آقا ولکن نیست .

موقعی که درهای بزرگ و آهنی انبار را وا کردند  
بوی نامطبوع و چندی آوری بدماغشان خورد توی تاریکی  
زنبیلهای له شده - بشکه های شکسته شده - گونی های پاره  
قاپی و درهم روی هم ریخته بودند از قوطی های حلبی که  
پوسیده و زنگ زده بودند موادی بیرون ریخته بود که  
معلوم نبود چیه !

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

امریکائی پرسید :

- اینا چیه !!

- اینجا هزار بشکه رب گوجه فرنگی ذخیره کرده  
بودیم بعد يك امریکائی بما دو تن خرچنگ سفارش داد  
وقتی با هزار زحمت براش تهیه کردیم نیامد تحویل بگیره  
ما همه رو ریختیم تو این انبارها .

مستر (چایز) مثل سگی که بوی خرگوش شنیده باشد  
گوشهایش را تیز کرد و پرسید :  
- خوب دیگه !؟

– قبلا چهارتن (مارمالاد) داشتیم که خراب شده بود  
و کسی نمی خرید اینقدر تو انبار موند که گندیده و با رب  
گوجه ها مخلوط شد . بعد هم خرچنگها از زنبیل هاشون  
بیرون آمدند و توی (مارمالاد) ها خفه شدند .

مستر (چایز) که با دقت گوش میداد پرسید :

– (مارمالاد) ها رو با چی ساخته بودین ؟!

– نمی دونم .. میخواهید چکارکنین ؟!

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

– لازمه بدونم .

(هوسپ) جواب داد :

– يك قسمتشو از توت فرنگی ساخته بودیم ، يك

قسمتش هم مال زرد آلو بود که بعد با کود های شیمیائی  
قاطی شد .

آمریکائیه به تندی پرسید :

– کود شیمیائی هم داشتن !

– بله از نروژ برامون فرستاده بودن . انباردار ، رو

چلیك های مارمالاد گذاشته بود و چون پاکت هاش کافذی بود  
رطوبت گرفته و تو ظرف های مارمالاد ریخت .

انباردار با ترس گفت :

من هیچ تقصیر ندارم آن موقع انباردار کس دیگری بود.

مستر ( چایز ) که معلوم بود خیلی از این جریان

خوش آمده زیر لب گفت : [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- دیگه بهتر از این همیشه .

( صالح اوغلو ) که نمی توانست منظور این آقا رو بفهمد

خنده بی نمکی کرد و جواب داد :

- خوب دیگه چه میشه کرد .

مستر ( چایز ) پرسید :

- دیگه چه جنسی تو این انبار بود ؟

- غیر از اینها مقداری هم ترشی بود که ظرفهایش

شکسته و با سایر اجناس مخلوط شده .

مستر ( چایز ) پرسید :

- خوب اینارو برای چی نگه داشتین ؟!

( صالح ارغلو ) جواب داد :

- مدتهاست میخواستیم بریزیمش بیرون ، اما خیلی

خرج داره .

(هوسپ) فوری حرف اربابش را قطع کرد و گفت :

- ودو سه نفر پیشنهاد خرید دادن اما معامله مومن نشد.

امریکائی با قیافه مردد پرسید :

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

- اینها بدردکی میخوره ؟

(صالح اوغلو) میخواست جواب بده و کار را خراب

کنه اما (هوسپ) مهلت نداد و گفت :

- همه . خیلی ها مشتاق این جنس هستن .. این

بهترین کود شیمیاییه .

مستر چایز خوب گوش داد و گفت :

- بسیار خوب من حاضرم اجناس این انبار روبه سی و

پنج هزار لیره نقد بخرم .

(صالح اوغلو) که حاج و واج شده بود بزبان ترکی

به منشیش گفت :

فکر نمیکنی این شخص دیوانه باشه !

(هوسپ) بیاعتنا بحرف اربابش لبخندی زد و به

مشتری هالو گفت :

- ارباب کمتر از شصت هزار لیره نمیده .

و بالاخره محتویات انبار در مقابل پنجاه هزار لیره  
معامله شد و قرار داد تنظیم گردید .

در مدت يك هفته انباری که برای تمیز کردنش آقای  
صالح اوغلو می بایست لاقلاً چند هزار لیره خرج کند و اگر  
شهرداری میفهمید و دوسه هزار لیره هم صاحبش را جریمه  
میکرد خالی شد و اجناسش را توی جعبه های حلبی ریختند  
و به کشتی حمل کردند .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

با اینکه این پول باد آورده آقای ( صالح اوغلو ) راز  
ورشکستگی نجات داد و کارهایش مرتب شد اما يك موضوع  
خیلی او را رنج میداد و مرتب باین فکر بود که مستر (چایز)  
این اجناس گندیده را چرا باین قیمت خرید و بچه دردمش میخورد.  
بعد از شش ماه این معما هم برایش حل شد نامه ای  
با چند بسته از مستر (چایز) برایش رسید در نامه نوشته شده  
بود که نمایندگی فروش محصولات زیبائی در شرق نزدیک و  
خاور میانه و خاور دور به شما محول میشود و در آخر نامه بطور  
خصوصی نوشته شده بود که در ساختن این محصولات از کالاهای  
انبار او استفاده کرده است .



محتوی جعبه‌ها یکنوع محصولات زیبایی بود که عکس  
برهنه ستاره معروف و سکسی سینما ( موشک موبور ) روی  
آن چاپ شده و گواهی کرده بود که جذابیت و لوندی خود را  
در اثر استعمال این محصولات زیبایی بدست آورده است .

جعبه محتوی ( محصول ) خیلی کوچک بود و با وجود  
این قیمتش پنجاه دلار تعیین شده بود .

( صالح اوغلو ) يك لحظه ب فکر فرو رفت و با يك  
محاسبه كوچك فهميد كه مستر چايز ميلیونها دلار در این معامله  
سود خواهد کرد .  
[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

ولی به او چه مربوط بود مگر نه اینکه او هم در  
مورد فروش مواد اولیه حق بزرگی بگردن این شرکت دارد  
پس باید برای ایفای حق خود تا جایی که ممکن است برای  
فروش این محصولات زیبایی جدید فعالیت نماید .

پایان

# استخدام کلفت!

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

من هیچوقت تو این فکرها نبودم ، اینها همه کارزن منه ... دائم سرم نق میزد و زندگی دیگران رو برخم میکشید و میگفت :

- نرمین با اینکه شوهرش يك كاسب جزئه و لوازم يدکی ماشین میفروشه کلفت گرفته حتی پریزاد هم کلفت داره ولی من باید همه کارها مو خودم انجام بدم .

من هر بار مجبور بودم دوسه ساعت وقتمو برای جواب گوئی تلف کنم :

- آخه عزیزم نرمین شوهرش تاجر آهنه و شوهر پریزاد هم کارمند آدارس امامن چی ! ؟

- اگه تو عرضه نداری يك كار حسابی پیدا کنی گناه من چیه که باید از بوق سگ تا تنگ غروب جون بکنم؟ کم کم بچه ها هم در این بحث وارد شدن و دخترم هم

شروع باظهار عقیده کرد :

– پاپا چون بهر قیمت شده باید يك كلفت استخدام كنيم.

بالاخره من شكست خوردم و قرار شد زنم برای پيدا

www.KetabFarsi.com . کردن كلفت برود .

بعد از این جریان مدتی راحت شدم اما در عوض

زنم دچار زحمت شده بود از صبح تا عصر به تمام بنگاه‌ها سر

میکشید و دنبال كلفت می گشت . . . .

يك شب هم دیدم شام نداریم زنم گفت :

– خیلی معذرت میخواهم عقب كلفت می گشتم وقت

نداشتم شام درست کنم .

جواب دادم :

– عیب نداره امشب غذای ساده میخوریم .

اگه می گفتم پیراهنم کثیف شده جواب میدادن عیب

نداره امروز هم اونو بپوش وقت نداشتیم بشوریم .

اطاق‌ها تمیز نمیشد . . . ناهار پخته نمیشد ، رخت‌ها

شسته نمیشد همه در انتظار كلفت بودیم يك روز عصر دیدم افراد

خانواده خوشحالند پرسیدم :

- هیس حرف نزن کلفت پیدا کردیم .

- راست میگین ؟ آدم خویبه ؟

- ترا بخدا یواش حرف بزنی نشنفته .

- منکه حرف بدی نزدم !

- خیلی مواظب باش حرف بی خودی نرنی برزخ بشه .

- بعد زخم سرشو از اطاق بیرون برد و صدا زد :

- آیتین خانم !

چشمتون روز بد نبینه زشت ترین و بد قیافه ترین زنی

که ممکنه در دنیا پیدا بشه با یک دنیا ناز و ادا وارد ان شد

زخم مخصوصاً اینوا انتخاب کرده بود که دیگه جای حسودی نباشه .

اما سر و وضعش برعکس قیافه اش خوب بود بطوریکه

آدم نمی تونست بگه کدام خانمه و کدام کلفته .

زخم منو بهش معرفی کرد :

- شوهر من محسن !

کلفته شل و ول بطرف من آمد من خودمو باختم

نمیدونستم چکار باید بکنم !